

مبانی فقهی قصاص پدر توسط فرزند در صورت قتل مادر

اسدالله لطفی،^۱ بهرام سهرابی نژاد،^۲ فروزان سهرابی نژاد^۳
(تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۵/۶، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۱/۳)

چکیده

عدم قصاص پدر در صورت قتل فرزند، مورد اتفاق همه فقهاست و ماده ۳۰۱ قانون مجازات اسلامی نیز آن را تصریح کرده است. اما گاهی پدر، مرتکب جنایت بر کسی می‌شود که فرزندش، ولی دم مجنی علیه است و در واقع فرزند مستقیماً مورد جنایت قرار نمی‌گیرد، بلکه فرزند حق قصاص پدر خویش بابت جنایت پدر بر همسر خود را پیدا می‌کند. در این مورد، درباره اینکه فرزند می‌تواند قصاص پدر را مطالبه کند یا خیر، بین فقها اختلاف نظر وجود دارد. گروهی از فقها با استناد به دلایلی چون قیاس اولویت و روایت «لایقادی والدٌ بوکده» و روایات باب قذف، قائل به عدم قصاص پدر هستند. گروهی دیگر ضمن رد دلایل مورد استناد گروه نخست، موضوع مورد بحث را مشمول عمومات ادله قصاص دانسته‌اند. در این مقاله به نقد و بررسی دلایل هر دو گروه از فقها پرداخته شده و با توجه به بررسی مستندات دو گروه، نظریه قصاص پدر، قابل دفاع دانسته شده است.

کلیدواژه‌ها: قتل، قصاص پدر، انتفاء ابوت، ولی دم مادر.

۱. دانشیار دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) (نویسنده مسئول) / lotfidr@yahoo.com

۲. کارشناس ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی / b.sohrabinejad@yahoo.com

۳. کارشناس ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) / f.sohrabinezhad@yahoo.com

طرح مسئله

براساس ماده ۳۰۱ قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۹۲، قصاص در صورتی ثابت می‌شود که مرتکب، پدر یا از اجداد پدری مجنی‌علیه نباشد. فقها هم به اتفاق، انتفاء ابوت را از شرایط اجرای قصاص می‌دانند. مسئله‌ای که در مورد قصاص پدر چندان روشن نیست ولی مهم به نظر می‌رسد، این است که: اگر پدری مرتکب جنایت بر فرزند نشود، بلکه فرزند حق قصاص را علیه پدرش به دست آورد، آیا باز هم قصاص پدر جایز نیست یا فرزند می‌تواند پدر را قصاص کند؟ مثلاً اگر پدری مرتکب قتل زوجه خود شود، آیا فرزند مشترک آن دو می‌تواند در مقام ولی دم مادر، قصاص پدرش را مطالبه کند یا خیر؟ در این نوشته با بیان نظرات مختلف فقها پیرامون این مسئله و بررسی دلایل آنها، سعی شده است تا حدودی از این مسئله رفع ابهام شده و نظریه قصاص پدر ترجیح داده شود. قبل از ورود به بحث اصلی مقاله، برای فهم بهتر موضوع به بررسی اجمالی قتل فرزند توسط پدر و حکم مربوط به آن پرداخته می‌شود.

پدر در لغت

پیش از بررسی نظر فقها در مورد حکم قتل فرزند توسط پدر، به تعریف پدر پرداخته می‌شود تا ابتدا روشن شود که چه کسانی تحت این عنوان و مشمول حکم تعیین شده برای پدر قرار می‌گیرند. پدر در لغت به معنی مردی است که از او دیگری به وجود آمده است (دهخدا، ۱۳۷۷ش، ۱/۱۳۱). از این عبارت می‌توان نتیجه گرفت که پدرخوانده را نمی‌توان ملحق به عنوان پدر دانست و تمام آثار و تبعات پدر بودن را در مورد او جاری کرد. در جایی دیگر در تعریف پدر آمده است: مردی که فرزند داشته باشد، سرپرست و بزرگ‌تر خانواده (عمید، ۱۳۶۳ش، ۲۵۸). معروف است که پنج نوع پدر وجود دارد؛ همان‌طور که در لسان آیات و روایات و محاورات عرفی آمده است. آن پدران عبارتند از: ۱. پدری که انسان از او متولد شده است؛ ۲. پدر رضاعی انسان؛ ۳. پدر زن انسان؛ ۴. پدری که به تو علم آموخته است (یعنی معلم)؛ ۵. پدری که به تو ادب آموخت (یعنی مربی). منظور از پدری که به دلیل قتل، قصاص نمی‌شود، پدر اولی است؛ یعنی پدر نسبی انسان و سایر کسانی که از این جهت معروف به پدر هستند. بعضی از فقهای اهل سنت حکم پدر رضاعی را هم به پدر نسبی ملحق کرده‌اند و گفته‌اند پدر رضاعی نیز به دلیل کشتن پسر رضاعی کشته نمی‌شود (ر.ک: مرعشی نجفی، ۱۴۱۵ق، ۱/۳۳۹).

مجازات قتل فرزند توسط پدر

قتل عمدی فرزند توسط پدر عبارت است از: سلب ارادی و آگاهانه حیات فرزند به وسیله پدر، با وجود شرایط مقرر در مورد قتل عمد. با وجود آیات بسیاری مبنی بر حرمت قتل فرزند توسط والدین مانند: «وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْأً كَبِيرًا؛ و فرزندان را از ترس فقر نکشید! ما آنها و شما را روزی می‌دهیم. مسلماً کشتن آنها گناه بزرگی است!» (اسراء، ۳۱) و: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعُهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ ای پیامبر! چون زنان باایمان نزد تو آیند که [با این شرط] با تو بیعت کنند که چیزی را با خدا شریک نسازند و دزدی نکنند و زنا نکنند و فرزندان خود را نکشند و بچه‌های حرامزاده پیش دست و پای خود را با بهتان [و حيله] به شوهر نیندند و در [کار] نیک از تو نافرمانی نکنند با آنان بیعت کن و از خدا برای آنان آمرزش بخواه، زیرا خداوند آمرزنده مهربان است» (ممتحنه، ۱۲) و مجازات سنگین این جرم، تقریباً همه فقها از همه مذاهب اسلامی، پدر را در صورت ارتکاب به این جرم، بنابر دلایلی استثناء کرده‌اند و اجمالاً وی را در صورت قتل فرزند مشمول حکم قصاص ندانسته‌اند، تا جایی که یکی از شرایط قصاص قاتل را نبود رابطه پدری بیان کرده‌اند و در این مسئله بین فقها اختلافی نیست. اینک به بیان و بررسی کلام برخی فقها در مورد قتل فرزند توسط پدر پرداخته می‌شود:

شیخ مفید می‌نویسد: «اگر پدر فرزندش را از روی خطا بکشد، دیه فرزند از اموال پدر و بر عهده او خواهد بود که در مقابل میراثش از فرزند تقاص می‌شود و بقیه اموال (فرزند) برای ورثه دیگر او خواهد بود... و کفاره‌ای در قتل فرزند بر عهده پدر است و اگر فرزند را عمداً بکشد، حاکم او را مجازات سختی کرده و ملزم به پرداخت دیه کامل به وراث فرزند (جز خود قاتل بنابر توضیحی که داده شد) خواهد کرد.» (مفید، ۱۴۱۳ق، ۴۶). البته در اینکه دیه قتل خطا به عهده خود شخص است یا عاقله، محل بحث است که در جای خود قابل بررسی است.

در این عبارت با توجه به نوع قتل از حیث عمد یا خطایی بودن، احکام متفاوتی بیان شده است، ولی در هر حال پدر محکوم به قصاص نمی‌شود، هرچند قتل عمدی باشد.

ابوالصلاح حلبی بیان می‌کند: «خویشاوندان به یکدیگر قصاص می‌شوند، مگر پدر به فرزند...» (ابوالصلاح حلبی، ۱۴۰۳ق، ۳۸۶). ابن‌ادریس حل نیز همانند دیگر فقهای امامیه «نبود رابطه پدری» را از شرایط معتبر در قصاص دانسته و به دو دلیل زیر بر این حکم استدلال می‌کند:

الف - اجماع امامیه

ب - حدیث مشهور «لَا يُقْتَلُ الْوَالِدُ بَوْلَدِهِ» (ابن‌ادریس حلی، ۱۴۱۰ق، ۳/۳۲۴). شهید ثانی هم تصریح کرده است: «الشرط الثالث أن لا يكون القاتل أباً...». یعنی شرط سوم اجرای قصاص این است که قاتل، پدر نبوده باشد (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ۱۵/۱۵۵). وی پس از ذکر عدم قصاص پدر به خاطر جنایت بر فرزند، تصریح می‌کند: «در این مسئله میان ما و اکثر فقهای اهل سنت اجماع وجود دارد» و: «لا یقاد لابن من ابيه» (شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ۱/۶۴). علامه حلی نیز انتفاء ابوت را در قصاص شرط دانسته و نوشته است: «پدر، هرچه بالا رود، به فرزند، هرچه پایین رود، کشته نمی‌شود» (حلی، ۱۴۱۳ق، ۳/۶۰۸). ایشان در این عبارت کوتاه به حکم جد‌پدری نیز اشاره کرده و جد را به پدر ملحق کرده است و هم‌چنین مفهوم ولد را توسعه داده و فرزند فرزند... را نیز به فرزند بلافصل ملحق نموده است. آیت‌الله سید احمد خوانساری در مورد «عدم قصاص پدر» به - خاطر کشتن فرزندش، ادعای اجماع کرده و به دسته‌ای از روایات از جمله صحیح حمران از قول امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام استناد کرده و آورده است: «قال: لا یقاد والد بولده.» و همین‌طور صحیح حلبی از قول امام صادق علیه السلام قال: «سألته عن الرجل یقتله ابنه أیقتل به. قال: لا» و حدیث معتبره اسحاق بن عمار عن جعفر عن ابيه: «أن علیاً علیه السلام كان یقول: لا یقتل والد بولده اذا قتله.» استناد جسته است (خوانساری، ۱۴۰۵ق، ۷/۲۳۲).

فقهای بسیاری نیز با عباراتی مشابه، بر این حکم صحه گذارده‌اند و دلیل آن را اجماع و نص روایات دانسته‌اند، از آن جمله می‌توان به: قول شیخ طوسی (طوسی، ۱۳۸۷ق، ۹/۷)، محقق حلی (۱۴۰۸ق، ۴/۱۹۹)، شهید اول (۱۴۱۰ق، ۲۷۰)، مقدس اردبیلی (۱۴۰۳ق، ۱۴/۱۶)، فیض کاشانی (۱۴۰۱ق، ۲/۱۲۷)، صاحب جواهر (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۴۲/۱۶۹) و امام خمینی (خمینی، ۱۳۷۹ش، ۲/۴۶۸)، اشاره کرد. بنابراین استثنای پدر از قصاص در این خصوص مورد اتفاق فقهای امامیه است.

مقتضای اطلاق نصوص و فتاوی هم این است که در این حکم، تفاوت از حیث حریت و دین، مؤثر نیست، پس میان اینکه پدر مسلمان و یا کافر بوده باشد فرقی نیست و در خصوص فرزند هم فرقی نیست که پسر باشد یا دختر، زیرا در همه این حالات مقتضی که همان رابطه پدری است برای منع از قصاص وجود دارد و جماعتی از اصحاب به این مسئله تصریح کرده‌اند (ر.ک: شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ۱۵/۱۵۶). فقهای عامه هم در این مسئله با فقهای امامیه اتفاق نظر دارند و با ذکر دلایلی هم چون فقهای امامیه، پدر را در صورت قتل فرزند، معاف از قصاص می‌دانند و اما فقهای مالکی در این مسئله تفصیل قائل شده‌اند. وهبه الزحیلی یکی از شروط قصاص را این می‌داند که: مجنی علیه جزء قاتل نباشد، یعنی میان آنها رابطه پدری و پسری برقرار نباشد، لذا از نظر ایشان، در قتل فرزند یا فرزند فرزند، بر هیچ کدام از والدین (پدر یا جد، و مادر یا جده هرچند که بالا برود) قصاص واجب نیست. دلیلی هم که بیان می‌کند، سخن پیامبر اکرم ﷺ است که فرموده‌اند: «پدر در مقابل قتل فرزند قصاص نمی‌شود». وی معتقد است که این حکمی است که خلفای چهارگانه مذاهب اهل سنت بر آن اتفاق نظر داشته‌اند، اما مالکیه یک حالت را استثناء کرده است و آن زمانی است که مشخص شود پدر قصد کشتن فرزندش را داشته است و شبهه تأدیب در میان نباشد؛ مثلاً او را ذبح کند یا شکمش را پاره کند یا اعضای بدن او را قطع کند که در این صورت به دلیل عموم قصاص، پدر کشته می‌شود. اما اگر پدر به قصد تأدیب پسرش را بزند یا در حالت غضب شمشیر و عصایی را به طرف او پرتاب کرده باشد و فرزند کشته شده باشد، پدر قصاص نمی‌شود (زحیلی، ۱۴۰۵ق، ۲۶۸/۷ و ۲۶۷).

لازم به ذکر است که بعضی از فقها در ضمن بیان شرایط قصاص و شرط عدم رابطه پدری و فرزندی بین قاتل و مقتول، جد پدری را نیز در کنار پدر ذکر کرده‌اند، بدین معنی که قاتل به تسری حکم پدر به جد پدری شده‌اند و وی را هم ملحق به پدر دانسته و از حکم قصاص در صورت قتل نوه معاف دانسته‌اند (حلی، ۱۴۱۳ق، ۳/۶۰۸؛ محقق حلی، ۱۴۱۸ق، ۲/۲۹۷؛ محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ۴/۱۹۹). آیت الله خوئی نیز پس از بیان عدم قصاص پدر، اعلام داشته است: «و هل یشمل الحکم أب الأب أم لا؟ وجهان، لایبعد الشمول» (خوئی، ۱۴۲۲ق، ۴۲/۸۷). صاحب «مجمع الفائده و البرهان» هم در تعلیل عدم قصاص جد پدری به خاطر نوه‌اش می‌نویسد: «و لانه سبب لوجود سببه» (مقدس اردبیلی،

۱۴۰۳ق، ۱۶/۱۴)؛ یعنی جد، سبب به وجود آمدن پدر است که او هم سبب ولادت فرزند صلیبی است پس نمی‌تواند باعث قصاص سبب خود شود. البته فقهای شیعه جدات و جدّمادری را مشمول این حکم نمی‌دانند و شهید ثانی نیز این به این حکم تصریح کرده است (شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ۶۴/۱۰). در کتاب «القصاص علی ضوء القرآن و السنّة» آمده است: «لا فرق بین الأسباط و الأحفاد فیما نحن فیہ»؛ یعنی: در مسئله مذکور فرقی میان نوه‌های دختر (اسباط) و نوه‌های پسر (احفاد) وجود ندارد (مرعشی نجفی، ۱۴۱۵ق، ۳۵۸/۱). شیخ طوسی در مورد قتل فرزند توسط پدر و نوه توسط جد، نظریه‌ای تفصیلی را بیان می‌کند^۴، مبنی بر اینکه: چنانچه مردی فرزند خود را با شمشیر یا به شکل ذبح کردن بکشد، کشته نمی‌شود. این قول فقهای ما و اکثر فقهای اهل سنت است، هر چند بعضی با تفصیلی قائل به قصاص شدند. بنابراین چنانچه عدم قصاص پدر ثابت گردد، بر او تعزیر و کفاره واجب می‌شود و هم‌چنین است اگر جد کسی هر چند بالا رود نوه خود را به قتل برساند (قصاص نمی‌شود)، اما اگر قاتل مادر و یا مادر مادر و یا مادران پدر باشد در نزد ما شیعه قابل قصاص است هر چند در نزد فقهای اهل سنت قابل قصاص نیست (طوسی، ۱۳۸۷ق، ۹/۷).

گویا شیخ طوسی در کتاب المبسوط نظریه تفصیلی را به این‌گونه بیان می‌کند که اگر جد با شمشیر نوه خودش را به قتل برساند، چون این عمل از مصادیق قتل است، قصاص می‌شود و اما اگر چیزی پرتاب کند و به مواضع هفت‌گانه او برخورد کند و بمیرد، پدر بزرگ قصاص نمی‌شود. ولیکن به نظر می‌رسد این تفصیل کامل نیست، زیرا در صورتی که جد، قصد کشتن فرد را داشته باشد، عنوان قتل بر آن صادق است و در نتیجه عرفاً میان این دو قتل فرقی نیست (مرعشی نجفی، ۱۴۱۵ق، ۳۵۸/۱). به‌طور کلی این برداشت وجود دارد که در فقه امامیه اکثر کسانی که معتقد به معاف بودن پدر از قصاص هستند، جدّپدری را هم معاف از قصاص در قتل فرزند دانسته‌اند.

۴. إذا قتل الرجل ولده لم یقتل به ، بحال سواء قتله حذفا بالسيف، أو ذبحا و علی أی وجه قتله عندنا و عند اکثرهم، و قال بعضهم یقتل به علی تفصیل له، فإذا ثبت أنه لا یقاد به فعلیه التعزیر و الکفاره، و إذا قتله جده فلا قود أيضا و كذلك کل جد و إن علا فأما الأم و أمهاتها و أمهات الأب، یقطن عندنا بالولد، و عندهم لا یقطن کالآباء. (شیخ طوسی، ۱۳۸۷ق، ۹/۷).

دلایل فقهی مبنی بر معافیت پدر از قصاص

فقها بر عدم قصاص پدر در صورتی که فرزندش را به قتل رساند، به دلایلی استناد کرده-
اند؛ این دلایل عبارتند از:

۱. روایات

این روایات در کتب روایی شیعه (از جمله: وسائل الشیعه و مستدرک الوسائل) نقل شده-
اند. این روایات که حکم عدم قصاص پدر در قتل فرزند را بیان می‌کنند را می‌توان به سه
دسته تقسیم کرد:

دسته اول: روایاتی که در آنها تعبیر «والد» و «ولد» آمده است. دسته دوم روایاتی که
در آنها، راوی از امام علیه السلام درباره قصاص پدری که فرزندش را کشته سؤال می‌کند و
حضرت پاسخ منفی می‌دهد. دسته سوم روایاتی که بدون سؤال راوی مطرح شده و اما با
تعبیر «أب» آمده است.

این روایات عبارتند از:

۱- صحیح حمران: حمران از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمودند:
«لَا يُقَادُ وَالِدٌ بَوْلَدِهِ - وَ يُقْتَلُ الْوَلَدُ إِذَا قَتَلَ وَالِدَهُ عَمْدًا؛ والد به قتل فرزندش قصاص نمی‌شود
و در صورتی که فرزند والدش را عمدًا به قتل برساند کشته می‌شود.»

۲- صحیح حلی: «حلی از امام صادق علیه السلام در مورد مردی که پسرش را کشته است
سؤال می‌کند که آیا به خاطر قتل فرزندش کشته می‌شود؟ آن حضرت فرمود: خیر.»

۳- روایت فضیل بن یسار: فضیل بن یسار از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت
فرمود: «لَا يُقْتَلُ الرَّجُلُ بَوْلَدِهِ إِذَا قَتَلَهُ - وَ يُقْتَلُ الْوَلَدُ بِوَالِدِهِ إِذَا قَتَلَ وَالِدَهُ الْحَدِيثُ؛ مرد به
فرزندش، اگر او را بکشد، کشته نمی‌شود و فرزند به والدش، اگر او را بکشد، کشته می-
شود.»

۴- روایت علاء بن فضیل: علاء بن فضیل می‌گوید: «امام صادق علیه السلام فرمود: والد به
فرزندش کشته نمی‌شود و فرزند به والدش کشته می‌شود و شخص از کسی که او را کشته
باشد ارث نمی‌برد، اگرچه (کشتن او) از روی خطا (ناخواسته و ندانسته) باشد.»

۵- روایت ابویصیر: ابویصیر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: «لَا
يُقْتَلُ الْأَبُ بِابْنِهِ إِذَا قَتَلَهُ - وَ يُقْتَلُ الْإِبْنُ بِأَبِيهِ إِذَا قَتَلَ أَبَاهُ؛ پدر به پسر کشته نمی‌شود، در

صورتی که او را به قتل برساند و پسر به پدرش کشته می‌شود، در صورتی که پدرش را به قتل رساند.»

۶- صحیحہ دوم حلبی: «حلبی از امام صادق علیه السلام در مورد مردی که پسرش را کشته است سؤال می‌کند که آیا به خاطر قتل فرزندش کشته می‌شود؟ حضرت فرمود: خیر، هیچ-کدام از دیگری در صورتی که او را بکشد، ارث نمی‌برد.»

۷- روایت اسحاق بن عمار: اسحاق بن عمار از جعفر و او از پدرش نقل می‌کند که امام علی علیه السلام فرمودند: «لَا يُقْتَلُ وَالِدٌ بَوْلَدِهِ إِذَا قَتَلَهُ - وَيُقْتَلُ الْوَالِدُ بِالْوَالِدِ إِذَا قَتَلَهُ - وَ لَا يُحَدُّ الْوَالِدُ لِلْوَالِدِ إِذَا قَذَفَهُ - وَيُحَدُّ الْوَالِدُ لِلْوَالِدِ إِذَا قَذَفَهُ؛ یعنی پدر به فرزندش کشته نمی‌شود در صورتی که او را به قتل رسانده باشد و فرزند به پدرش کشته می‌شود، در صورتی که او را به قتل رسانده باشد و پدر به فرزند حد (قذف) زده نمی‌شود، در صورتی که او را قذف کرده باشد. فرزند به پدر حد زده می‌شود در صورتی که او را قذف کرده باشد.»

۸- روایت جابر: جابر از ابو جعفر علیه السلام در مورد مردی که پسر یا غلامش را کشته است سؤال می‌کند، حضرت در پاسخ می‌فرماید: «فِي الرَّجُلِ يُقْتَلُ ابْنُهُ أَوْ عَبْدُهُ - قَالَ لَا يُقْتَلُ بِهِ وَ لَكِنْ يُضْرَبُ ضَرْبًا شَدِيدًا - وَ يُنْفَى عَنِ مَسْقَطِ رَأْسِهِ؛ مرد به او (فرزند یا غلام) کشته نمی‌شود و لکن شدیداً تعزیر می‌شود و از سرزمین و زادگاهش تبعید می‌شود.»

۹- صحیحہ ظریف: «وَقَضَى أَنَّهُ لَا قَوَدَ لِرَجُلٍ أَصَابَهُ وَالِدُهُ - فِي أَمْرٍ يَعِيبُ عَلَيْهِ فِيهِ - فَأَصَابَهُ عَيْبٌ مِنْ قَطْعٍ وَ غَيْرِهِ وَ يَكُونُ لَهُ الدِّيَّةُ وَ لَا يُقَادُ؛ امیر المؤمنین علیه السلام حکم نمود برای مردی که پدرش در موردی بر او آسیبی وارد کرد قصاصی نیست؛ بنابراین (اگر پدری) آسیبی همانند قطع عضو و غیر آن بر او وارد کند، برای فرزند دیه می‌باشد و پدر قصاص نمی‌شود.»

۱۰- روایت انس بن محمد: از امام صادق علیه السلام نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در سفارشی به امام علی علیه السلام فرمود: «يَا عَلِيُّ لَا يُقْتَلُ وَالِدٌ بَوْلَدِهِ؛ یا علی! پدر به فرزندش کشته نمی‌شود.» (حرعاملی، ۴۰۹، ق، ۲۹/۸۰-۷۷)

فقهای امامیه معتقدند که روایات مذکور از حیث سند صحیح و از نظر دلالت واضح و از جهت عمل نیز شرایط لازم را دارا هستند (اسحاقی، ۱۳۸۰ش، ۵۴) و استدلال ایشان به روایات مزبور روشن است، زیرا در همه این روایات به نوعی سخن از قتل فرزند توسط پدر است. در بعضی از روایات چنان‌که گذشت، عبارت والد آمده که این عبارت در برابر

والده و به معنای پدراست، در برخی از روایات هم عبارت رجل آمده و در برخی دیگر هم از واژه «أب» استفاده شده که بدون تردید به معنای پدر است (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ۱۵۶/۱۵؛ شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ۶۴/۱۰؛ مقدس اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ۱۶/۱۴).

۲. اجماع

اجماع نیز از دلایلی است که طرفداران عدم قصاص پدر در قتل فرزند، به آن استناد کرده- اند. شیخ طوسی در این باره تصریح کرده است (طوسی، ۱۴۰۷ق، ۱۵۲/۵). فاضل هندی نیز در این مورد بیان می‌کند: «به دلیل اجماع و... پدر با قتل فرزند کشته (قصاص) نمی- شود» (فاضل هندی، ۱۴۱۶ق، ۹۷/۱۱).

۳. پدر سبب ایجاد فرزند است و لزوم رعایت حرمت پدر

اکثر فقها بر این باورند که پدر علت فاعلی و سبب ایجاد فرزند است، بنابراین اگر پدر به خاطر قتل فرزندش قصاص شود، در این صورت سبب، موجب ازاله و از بین رفتن مسبب می‌شود. شهید ثانی این دلیل را این‌گونه تقریر کرده است: برای اینکه پدر سبب وجود فرزند است، لذا این‌گونه نیست که فرزند سبب نابودی او گردد. این امر با حرمت پدری ناسازگار است. درباب قذف هم به دلیل لزوم حرمت ابوت است که پدر به خاطر قذف فرزندش، حد نمی‌خورد^۵ (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ۱۵۶/۱۵). علامه حلی و بسیاری از فقیهان نیز در استدلال بر حکم مذکور به عدم تکافوی^۶ فرزند با پدر و شرف پدر اشاره نموده و می‌نویسند: «المانع من القصاص شرف الأبوة»؛ یعنی امری که مانع از قصاص است، موقعیت برتر پدر و حرمت این موقعیت و شرف است و لذا حکم را به پدر کافر و عبد هم تعمیم می‌دهند (ستاینده، بی‌تا، ۲۲). والد سبب وجود فرزند است و در نتیجه فرزند نمی‌تواند سبب عدم او شود (قرطبی، ۱۴۲۷ق، ۲۵۰/۲؛ ابن مفلح، ۱۹۸۰م، ۲۷۳/۸). موسی الحجاوی در این زمینه می‌نویسد: «لرعاية حرمته و لانه کان سبباً فی وجوده فلا یکون هو سبباً فی عدمه» (حجاوی، ۱۴۰۸ق، ۱۵۵/۲). برخی از حقوقدانان هم گفته‌اند:

۵. لأن الوالد سبب وجود الولد، فلا يحسن أن يصير الولد سبباً معدماً له، و لا يليق ذلك بحرمه الأبوة، و لرعاية حرمته لم يحدّ لقتله.

۶. با هم برابر بودن.

«عدم قصاص پدر به علت فقدان یکی از شرایط ثبوتی قصاص است» (میرمحمدصادقی، ۱۳۸۷ش، ۱۳۹).

۴. علقه و رابطه عاطفی

اکثر فقها بر این عقیده هستند که شفقت، مهر و عطوفت پدر و مادر مانع از آن است که آنان فرزندشان را عمداً به قتل رسانند. در این مورد آمده است: «در میان اقوال گوناگون در مسئله، آنچه مرجح است قول جمهور فقها بر عدم قصاص پدر به قتل فرزند است، زیرا مطابق نص وارده در مقام قول مذکور ارجح است و همچنین شفقت و مهربانی مانع پدر می‌شود که از روی عمد اقدام به قتل فرزندش کند، برخلاف فرزندش که اگر پدرش را به قتل رساند، بدون هیچ‌گونه اختلافی قصاص می‌شود...» (صابونی، ۱۴۰۶ق، ۱/۱۸۱).

۵. وجود شبیهه در مورد پدر

از قواعد بسیار مهمی که در فقه جزایی اسلام مورد تأکید قرار گرفته است، قاعده معروف «درأ»^۷ است که مبنا و اساس آن، حدیث معروف نبوی ﷺ است که فرمودند: «ادروا الحدود بالشبهات». از نظر فقها، وجود شبیهه در مورد پدر، یکی از مصادیق قاعده درأ است؛ از آنجا که خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم امر به مصاحبت به معروف، طاعت، برّ و احسان به والدین فرموده است. لذا قصاص پدر به فرزند دور از احسان و احترام به والدین است و این امر ممکن است ایجاد شبیهه برای قصاص پدر کند. ابن‌نجیم مصری در این باره می‌گوید: «پدر به خاطر قتل فرزندش کشته (قصاص) نمی‌شود، برای اینکه پدر غالباً به دلیل محبت و شفقتی که به فرزندش دارد وی را نمی‌کشد و همین خودش موجب شبیهه می‌شود که موجب سقوط قصاص است» (ابن‌نجیم، ۱۴۱۸ق، ۲۱/۹؛ ابن‌قدمه،

۷. در فقه از قاعده‌ای بحث می‌شود که مشهور به قاعده «درء» است. نام این قاعده از روایت یا روایاتی گرفته شده که ماده «درء: منع» در آنها به‌کار رفته است و معنای کلی‌اش این است: «از افرادی که متهم به خطا و عیبانی هستند که موجب حد (قصاص یا تعزیر) شود، با وجود شبیهه‌ای که مورد قبول عقلا باشد، آن حد یا قصاص یا تعزیر برداشته می‌شود». مدرک این قاعده روایت نبوی ﷺ است که دلالت و محتوای آن مورد قبول علمای امت اسلام قرار گرفته است.

۱۴۰۵ق، ۹/۳۶۰). تفاوت فقهای امامیه و اهل سنت در بیان دلایل این است که فقهای عامه این دلایل را برای معافیت مادر از قصاص هم قابل استناد می‌دانند.

مجازات تبدیلی برای پدر در فقه و قانون

همان‌طور که گفته شد، پدر در صورت مرتکب شدن به قتل عمدی فرزند، قصاص نخواهد شد اما این بدان معنا نیست که عمل مجرمانه پدر علیه فرزند، مباح است و به طور کلی مشمول هیچ نوع مجازاتی نمی‌شود، بلکه با توجه به اینکه خون هیچ مسلمانی نباید هدر شود^۸، برای پدر هم مجازاتی جایگزین قصاص تعیین شده است، اکثر فقها معتقد هستند که پدر باید تعزیر شود و دیه بپردازد، و بعضی دیگر کفاره را هم واجب می‌دانند. اما اختلاف- نظرهای جزئی در مورد مجازات تبدیلی پدر دیده شده است. به برخی نظرات اشاره کوتاهی می‌شود:

در جایی پس از تأیید حکم معافیت پدر از قصاص، آمده است: پدر یا جد پدری که قاتل فرزندش باشد، مجازاتش به قرار زیر است: ۱- به صلاح‌دید حاکم شرع تعزیر می‌شود؛ ۲- باید دیه پرداخت نماید؛ ۳- باید کفاره بپردازد (الهیان، ۱۳۷۲ش، ۲۲۹). بسیاری از فقها همین نظر را دارند (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ۴/۱۹۹؛ محقق حلی، ۱۴۱۸ق، ۲/۲۹۶ و ۲۹۷؛ شهید اول، ۱۴۱۰ق، ۲۷۰؛ شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ۱۰/۶۴). گروهی از فقهای امامیه در مورد قتل عمدی فرزند توسط پدر گفته‌اند: «اگر پدر فرزندش را از روی خطا بکشد، دیه فرزند از اموال پدر و بر عهده او خواهد بود که در مقابل میراثش از فرزند تقاص می‌کند و بقیه اموال (فرزند)، از آن ورثه او خواهد بود... و کفاره در قتل فرزند، آن‌چنان‌که بیان شد، بر عهده پدر است و اگر فرزند را عمداً بکشد، حاکم او را مجازات سختی کرده و ملزم به پرداخت دیه کامل به وراث فرزند، جز پدر قاتل، خواهد شد» (مفید، ۱۴۱۳ق،

۸. اشاره به قاعده «لایبطل» دارد که مقصود از این قاعده بیان اهمیت خون مسلمان از جهت ساقط نشدن دیه مقتول است. روایاتی که دلالت بر یابمال نشدن خون مسلمان دارد، به حدی شایع است که مضمون آنها به صورت یک قاعده فقهی با نام «قاعده لایبطل دم امرئ مسلم» درآمده است. از آن جمله می‌توان به روایتی که ابوبصیر آن را از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند اشاره کرد: «... و اگر در بیابانی جسد مقتول یافت شود، خون بهای او از بیت‌المال پرداخت می‌شود. امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرمود: خون مسلمان هدر نمی‌رود...».

۷۴۹). در این مورد شیخ مفید برعکس قاعده کلی در قتل خطایی که پرداخت دیه بر عهده عاقله است، پدر را ملزم به پرداخت دیه می‌داند و ظاهراً منظور از لفظ مجازات، مجازات تعزیری است که نوع و میزان آن را خود حاکم مشخص می‌کند.

عده‌ای دیگر از فقها معتقدند: «اگر پدر فرزندش را از روی خطا بکشد، دیه فرزند به عهده عاقله بوده و تمامی وراثت به جز پدر قاتل از آن سهم خواهند داشت، چرا که قبلاً بیان شد که اگر قتل عمدی باشد، چیزی از ترکه به ارث نمی‌برد (بنابر آنچه بیان کردیم) و در صورتی که مقتول وراثتی غیر از پدر نداشته باشد، در این صورت دیه بر عهده پدر و به نفع بیت‌المال است» (مروارید، ۱۴۱۰ق، ۱۱۱/۲۴). ظاهراً این دسته از فقها معتقد هستند که اگر قتل خطایی باشد، براساس اصل کلی جاری در همه قتل‌های خطایی، پرداخت دیه بر عهده عاقله خواهد بود نه بر عهده قاتل.

از این عبارات می‌توان فهمید که اولاً قتل فرزند می‌تواند به سه طریق عمد، شبه عمد و خطای محض صورت بگیرد. ثانیاً اینکه در هیچ‌یک از این سه طریق پدر کشته نمی‌شود؛ بلکه باید در قتل عمد و شبه عمد دیه را از اموال خودش بدهد و در قتل خطای محض، دیه بر عهده عاقله خواهد بود. ثالثاً اینکه اگر پدر قاتل، تنها وارث فرزندش باشد در قتل عمد و شبه عمد دیه به بیت‌المال می‌رسد و در قتل خطای محض نیز دیه به طور کلی از عهده عاقله ساقط می‌شود. با این وجود، شیخ طوسی در المبسوط می‌نویسد: «فإذا ثبت أنه لا يقاد به فعلية التعزير و الكفاره» (طوسی، ۱۳۸۷ق، ۹/۷). ظاهر فتوای شیخ طوسی، ثبت تعزیر و کفاره است و دیه را ذکر نکرده است. در مورد کفاره هم برخی فقها نظرات متفاوت داده‌اند (مرعشی نجفی، ۱۴۱۵ق، ۱/۳۵۰-۳۴۸).

بر طبق ماده ۳۸۱ قانون مجازات اسلامی^۹ نیز اگر شرایط قصاص کامل نبود، مجازات از حیث دیه و تعزیر خواهد بود. بنابراین «رابطه ابوت» منحصراً قصاص را منتفی کرده و موجب سقوط دیه و کفاره نمی‌گردد و علاوه بر آن، قاتل به مجازات تعزیری نیز محکوم می‌شود.

۹. مجازات قتل عمدی در صورت تقاضای ولی دم و وجود سایر شرایط مقرر در قانون، قصاص است و در غیر این صورت مطابق مواد دیگر این قانون از حیث دیه و تعزیر عمل می‌گردد.

قصاص پدر توسط فرزند در صورت قتل مادر

دانسته شد که پدر به سبب قتل فرزند، قصاص نخواهد شد، چه قتل عمدی باشد، چه خطایی. در این مسئله با به وجود آمدن حالات و موقعیتهای مختلف، سؤالاتی مطرح خواهد شد. یکی از آن سؤالات این است که: اگر در خانواده‌ای زوج، همسر خودش را بکشد، آیا فرزند مشترک این دو که ولی دم مقتول محسوب می‌شود، می‌تواند قصاص پدرش را مطالبه کند یا خیر؟ و با توجه به ماده ۳۰۱ قانون مجازات اسلامی و نظر اکثر فقها که حکم عدم قصاص را به جدّپدری هم تسری داده است، این بحث در این فرض نیز قابل طرح است که شخصی، همسر پسرش را به قتل برساند و وارث مقتوله، نوه خود قاتل باشد، حال آیا نوه می‌تواند پدربزرگ را به خاطر قتل مادرش قصاص کند؟

در پاسخ به این سؤال دو قول نزد فقها مطرح است:

۱. عدم قصاص پدر توسط فرزند

براساس این دیدگاه، فرزند نمی‌تواند پدر را به خاطر قتل مادرش قصاص نماید. فقهایی بسیاری این قول را مطرح کرده و پذیرفته‌اند. شیخ طوسی در این خصوص آورده است: «اگر مردی که همسر و یک فرزند از همان همسر دارد، زوجه خودش را بکشد از او ارث نمی‌برد و ارث به فرزند او می‌رسد. اما این فرزند حق قصاص را به ارث نمی‌برد و نمی‌تواند او را قصاص کند، چون اگر پدر، فرزند خودش را بکشد، کسی مالک قصاص او نمی‌شود؛ یعنی کسی نمی‌تواند او را قصاص کند (پس در این فرض به طریق اولی حق قصاص به پسر منتقل نمی‌شود) و اما اگر آن مرد همسرش را قذف کند، همسر حق دارد که حد قذف را بر آن مرد جاری کند و چنانچه آن زن قبل از اجرای حد بمیرد، این حد ساقط می‌شود، چون وارث این حد، فرزندی است که از همان مرد است و لذا نمی‌تواند حق حد را نسبت به پدرش به ارث ببرد، همان‌طور که بر پدر به دلیل قذف فرزند، حد جاری نمی‌کنند (طوسی، ۱۳۸۷ق، ۱۰/۷).

شیخ طوسی در ادامه فرع دیگری را بررسی می‌کند با این عنوان که اگر مردی، همسری و آن همسر هم از شوهر قبلی یک فرزند داشته باشد، حال چنانچه مرد همسرش را بکشد، از او ارث نمی‌برد و ارث و حق قصاص به فرزند آن زن (که از شوهر قبلی بوده) می‌رسد، زیرا شوهر مادر در مقابل قتل فرزند آن زن کشته می‌شود (پس در فرض مذکور، حق

قصاص به فرزندان زن منتقل می‌شود) و همچنین فرزند آن زن، حق حد را از مادرش به ارث می‌برد و می‌تواند شوهر مادرش را حد بزند؛ همان‌طور که آن مرد را به دلیل قذف کردن پسر حد می‌زنند (همان، ۱۰/۷ و ۱۱). در واقع بحث در این مسئله بر سر حق قصاص برای فرزند مشترک بین زن و شوهر است و اینکه اگر فرزند از شوهر دیگر زن باشد، شکی نیست که به عنوان ولی دم مادر، حق قصاص شوهر مادر را دارد.

محقق حلی نیز در خصوص اصل مسئله می‌گوید: «فرزند چنین حقی ندارد؛ او نه به-وراثت می‌تواند به چنین کاری مبادرت کند و نه به‌اصالت، زیرا وی حق قصاص گرفتن از پدر را به دلیل «لا یُقَادُ وَالِدُ بَوْلَدِهِ» نخواهد داشت. لیکن هرگاه زن، فرزندی از شوهر دیگر داشته باشد، این فرزند می‌تواند قصاص خون مادر را بگیرد، به شرطی که ابتدا سهمی از دیه را که به فرزندان دیگر قاتل تعلق می‌گیرد، پرداخت کند. فرزند زن مقتوله حق قصاص را به‌طور کامل و مستقل خواهد داشت و نمی‌توان گفت که این حق میان ورثه تقسیم می‌شود و باید همه به قصاص رضایت دهند، بلکه به‌طوری‌که در محل خود اثبات شده، هریک از ورثه مستقلاً حق قصاص خواهند داشت» (گرجی، ۱۳۸۵ ش، ۱۲۵).

بسیاری از فقها با اندک اختلافی در بیان، همین نظر را دارند. از جمله این دسته از فقها می‌توان به شیخ طوسی (طوسی، ۱۳۸۷ ق، ۱۰/۷)، شهید ثانی (۱۴۱۳ ق، ۱۵/۱۵۹)، علامه حلی (حلی، ۱۴۱۳ ق، ۶۰۸/۳)، فاضل هندی (۱۴۱۶ ق، ۱۱/۹۷) و آیت‌الله خویی (خویی، ۱۴۲۲ ق، ۸۲/۲) اشاره کرد. برخی از فقها مانند شهید ثانی و آیت‌الله خویی هم این قول را قول مشهور دانسته‌اند. عبارت شیخ طوسی در این خصوص چنین است:

«رَجُلٌ لَهُ زَوْجَةٌ وَ لَهُ مِنْهَا وَلَدٌ فَتَقْتُلُ هَذَا الرَّجُلَ زَوْجَتَهُ، لَمْ يَرِثْهَا وَ وَرِثَهَا وَ لَمْ يَرِثِ الْقَصَاصَ مِنْ أَبِيهِ، لِأَنَّهُ لَوْ قَتَلَهُ أَبُوهُ لَمْ يَمْلِكِ الْقَصَاصَ عَلَيْهِ، وَ إِنْ لَمْ يَقْتُلْهَا لَكِنْ قَذَفَهَا كَانَتْ لَهَا عَلَيْهِ حُدُّ الْقَذْفِ، فَان مَاتَتْ سَقَطَتْ الْحُدُّ عَنْهُ، لِأَنَّ وَارِثَهَا وَ لَدَهُ مِنْهَا، وَ لَا يَرِثُ الْحُدَّ عَلَى أَبِيهِ كَمَا لَا يَحْدُ بِقَذْفِ ابْنِهِ. فَان كَانَتْ بِحَالِهَا وَ لَمْ يَكُنْ هَكَذَا لَكِنْ لَهَا وَ لَدُ مِنْ غَيْرِهِ، فَتَقْتُلُهَا الزَّوْجُ لَمْ يَرِثْهَا وَ وَرِثَهَا وَ لَدَهَا مِنْ غَيْرِهِ، وَ وَرِثَ الْقَصَاصَ عَلَى زَوْجِ أُمِّهِ لِأَنَّ زَوْجَ أُمِّهِ لَوْ قَتَلَهُ قَتَلَ بِهِ وَ هَكَذَا إِنْ قَذَفَهَا وَرِثَ الْحُدَّ وَ لَدَهَا مِنْ غَيْرِهِ، لِأَنَّهُ لَوْ قَذَفَهُ يَحْدُ لَهُ»؛ یعنی اگر مردی که همسر دارد و از آن همسر فرزندی دارد، در این حال اگر همسرش را به قتل برساند، از این زن ارث نمی‌برد ولیکن آن فرزند از مادر ارث می‌برد، ولی حق قصاص پدر را از مادر ارث نمی‌برد، زیرا اگر پدرش آن فرزند را می‌کشت، فرزند حق قصاص را مالک

نمی‌شد، اما چنانچه شوهر همسرش را نکشد بلکه او را قذف کند، زن می‌تواند علیه شوهرش درخواست حد نماید و اما اگر قبل از اجرای حد آن زن بمیرد، حد ساقط می‌شود، چرا که وارث آن زن فرزندش است که حد را علیه پدرش به ارث نمی‌برد، هم‌چنان- که پدر بابت قذف فرزندش حد نمی‌خورد، ولی اگر مردی با زنی ازدواج کرده باشد که آن زن فرزندی از مرد دیگر داشته باشد، آن‌گاه اگر شوهر همسرش را بکشد، از او ارث نمی‌برد، ولی فرزند آن زن از او ارث می‌برد و حق قصاص مادر را هم علیه شوهر مادرش به ارث می‌برد، زیرا اگر شوهر مادرش آن فرزند زن را بکشد از این بابت قابل قصاص است و هم‌چنین است اگر آن مرد همسرش را قذف کند، حد قذف را فرزند آن زن که از غیرشوهرش است به ارث می‌برد و حق قصاص را هم علیه شوهر آن زن به ارث می‌برد، چرا که اگر آن مرد آن فرزند را قذف کند، حد علیه او واجب می‌شود.

سخن فقهای دیگر در این قول مشابه سخن شیخ طوسی است که به دلیل پرهیز از اطاله کلام ذکر نمی‌شود.

دلایلی که قائلین به این نظر، برای اثبات نظر خود به آنها استناد می‌کنند، عبارت است از:

۱-۱. قیاس اولویت

براساس این دیدگاه، از نصوص و روایات، عدم قصاص پدر در صورت قتل فرزند اثبات شده است، گرچه مسئله مورد بحث یعنی قتل مادر توسط پدر خارج از نص روایات است، اما از طریق قیاس اولویت گفته می‌شود: اگر پدر، خود فرزند را بکشد، به جهت کشتن فرزند، حق قصاص که در این حالت حق اصلی است، ایجاد نمی‌شود. حال، هنگامی که پدر، مادر این فرزند را بکشد، به طریق اولی، فرزند حق قصاص که در این حالت حقی تبعی و ارثی خواهد بود، علیه پدر خویش نخواهد داشت. فاضل هندی از جمله فقهای است که چنین استدلالی را مطرح نموده است: «لأنه لا یقتل بقتله فأولی أن لا یستحق علیه القتل اقتصاداً لمورثه» (فاضل هندی، ۱۴۱۶ق، ۹۷/۱۱).

۲-۱. روایات

همان‌طور که بیان شد، در روایات هم عدم قصاص پدر در قتل فرزند آمده است که به برخی از روایات اشاره می‌شود:

۱- صحیحہ حمران: حمران از امام باقر^{علیه السلام} یا امام صادق^{علیه السلام} نقل می‌کند که فرمودند: «لَا يُقَادُ وَالِدٌ بَوْلَدِهِ - وَيُقْتَلُ الْوَالِدُ إِذَا قَتَلَ وَالِدَهُ عَمْدًا؛ والد به قتل فرزندش قصاص نمی‌شود و در صورتی که فرزند پدرش را عمداً به قتل برساند، کشته می‌شود.»

۲- صحیحہ حلبی: «حلبی از امام صادق^{علیه السلام} در مورد مردی که پسرش را کشته است، سؤال می‌کند که آیا به خاطر قتل فرزند کشته می‌شود یا خیر؟ آن حضرت فرمود: خیر.»

۳- روایت فضیل بن یسار: فضیل بن یسار از امام صادق^{علیه السلام} نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: «لَا يُقْتَلُ الرَّجُلُ بَوْلَدِهِ إِذَا قَتَلَهُ - وَيُقْتَلُ الْوَالِدُ بَوْلَدِهِ إِذَا قَتَلَ وَالِدَهُ؛ مرد به فرزندش، اگر او را بکشد، کشته نمی‌شود و فرزند به والدش، اگر او را بکشد، کشته می‌شود.»

۴- روایت اسحاق بن عمار: اسحاق بن عمار از جعفر و او از پدرش نقل می‌کند که امام علی^{علیه السلام} فرمودند: «لَا يُقْتَلُ وَالِدٌ بَوْلَدِهِ إِذَا قَتَلَهُ - وَيُقْتَلُ الْوَالِدُ بِالْوَالِدِ إِذَا قَتَلَهُ - وَ لَا يُحَدُّ الْوَالِدُ لِلْوَالِدِ إِذَا قَذَفَهُ - وَيُحَدُّ الْوَالِدُ لِلْوَالِدِ إِذَا قَذَفَهُ؛ پدر به قتل فرزندش کشته نمی‌شود، ولی فرزند به قتل پدرش کشته می‌شود. هم‌چنین پدر به قذف فرزندش حد زده نمی‌شود، ولی فرزند به قذف پدرش حد زده می‌شود» (ر.ک: حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ۲۹ / ۷۹-۷۷).

درواقع، استناد به روایات وارده، بر این فرض مبتنی است که حرف «باء» در بولده، به معنای سببیت باشد که پدر به خاطر مطالبه قصاص توسط فرزند، قصاص نمی‌شود، خواه پدر، قاتل فرزند خویش باشد و یا اینکه حق قصاص به فرزند منتقل شده باشد، زیرا استیفای قصاص بر مطالبه مستحق قصاص متوقف است و زمانی که فرزند مستحق مطالبه قصاص باشد، درواقع فرزند سبب درخواست قصاص است و بنابراین شامل عموم مذکور در روایات می‌باشد. گروهی مانند آیت‌الله خوئی هم به روایات باب قذف^{۱۰} اشاره کرده‌اند و

۱۰. «سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَنْ رَجُلٍ قَذَفَ ابْنَهُ بِالزَّانَا - قَالَ لَوْ قَتَلَهُ مَا قُتِلَ بِهِ وَإِنْ قَذَفَهُ لَمْ يُجْلَدْ لَهُ - قُلْتُ فَإِنْ قَذَفَ أَبُوهُ أُمَّهُ - قَالَ إِنْ قَذَفَهَا وَانْتَفَى مِنْ وَلَدِهَا - تَلَاعَنَا وَ لَمْ يُلْزَمْ ذَلِكَ الْوَالِدُ الَّذِي انْتَفَى مِنْهُ - وَ فُرِّقَ بَيْنَهُمَا وَ لَمْ تَحِلَّ لَهُ أَبَدًا - قَالَ وَ إِنْ كَانَ قَالَ لِابْنِهِ وَ أُمُّهُ حَيَّةٌ يَا ابْنَ الزَّانِيَةِ - وَ لَمْ يَنْتَفِ مِنْ وَلَدِهَا جُلِدَ الْحَدَّ لَهَا وَ لَمْ يُفْرَقْ بَيْنَهُمَا - قَالَ وَ إِنْ كَانَ قَالَ لِابْنِهِ يَا ابْنَ الزَّانِيَةِ وَ أُمُّهُ مَيْتَةٌ - وَ لَمْ يَكُنْ لَهَا مَنْ يَأْخُذُ بِحَقِّهَا مِنْهُ إِلَّا وَ لَدَهَا مِنْهُ - فَإِنَّهُ لَا يُقَامُ عَلَيْهِ الْحَدُّ - لِأَنَّ حَقَّ الْحَدِّ قَدْ صَارَ لَوْلَدِهِ مِنْهَا - فَإِنْ كَانَ لَهَا وَلَدٌ مِنْ غَيْرِهِ فَهُوَ وَلِيُّهَا يُجْلَدُ لَهُ - وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ مِنْ غَيْرِهِ - وَ كَانَ لَهَا قَرَابَةٌ يَقُومُونَ بِأَخْذِ الْحَدِّ جُلِدَ لَهُمْ؛ مردی فرزند خودش را قذف کرده نسبت زنا به او داده حکم چیست؟ ظاهر سؤال این است که می‌خواهد ببیند آیا پدر را برای قذف فرزند حد می‌زنیم یا نه. امام^{علیه السلام} در جواب ابتدا طی تشبیهی فرمود: اگر پدر فرزندش را کشته بود، او را نمی‌کشتند، پس حالا که قذف کرد، حد نمی‌زنند. ذیل روایت می‌فرماید: اگر بچه را قذف نکند بلکه

ضمن قیاس اولویت این مورد با حد قذف، بر این باورند که مانند حد قذف که این حق برای فرزندان نسبت به پدری که مادرشان را قذف کرده است ثابت نمی‌شود، در جرم قتل نیز به طور کلی حق قصاص برای فرزندان ثابت نمی‌گردد (خویی، ۱۴۲۲ق، ۸۹/۴۲؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ۱۷۶/۴۲). توضیح مطلب اینک: اگر پدر قاذف باشد، صرفاً تعزیر می‌شود ولی حد قذف بر او جاری نمی‌شود. دلیل فقهی عدم اجرای حد قذف درباره پدر روایات متعددی است که در این خصوص وارد شده است (حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ۴۴۹/۲۹) و فقها هم مستند به این‌گونه روایات بیان داشته‌اند: «لو قذف الاب و لده لم یحدّ و عزّر» (ابن سعید حلّی، ۱۴۰۵ق، ۱۶۵). لکن به خاطر زشتی گفتار و به زبان آوردن چنین نسبت ناروایی تعزیر می‌شود. قوانین جزایی جمهوری اسلامی نیز که برخاسته از فقه امامیه است، طبق روایات و آراء فقهای شیعه قذف پدر را موجب حد او نمی‌دانند. تبصره ماده ۱۴۹ قانون مجازات اسلامی می‌گوید: اگر پدر یا جد پدری فرزند را قذف کنند، تعزیر می‌شوند، لکن فقهای اهل سنت دیدگاه‌های متفاوتی دارند. فقهای مذاهب حنفی، حنبلی و شافعی می‌گویند: «اذا قذف ولده و ان تنزل لم یجب الحدّ علیه سواء كان القاذف رجلاً او امرأة» (ابن قدامه، ۱۴۰۵ق، ۲۱۹/۹-۱۴۰-۱۴۰۵)؛ هرگاه کسی فرزند خود را قذف نماید، حد بر او واجب نمی‌شود، چه اینکه قاذف مرد باشد (پدر) یا زن باشد (مادر). اما مالک می‌گوید: «یجب علیه الحدّ لعموم الآیة و لانه حدّ فلا تمنع من وجوبه قرابة الولاده كالزنا» (همان مأخذ)؛ حد بر قاذف نسبت به فرزند خود واجب است، به دلیل عموم آیه مربوط به قذف که فرقی میان قاذف نسبی و اجنبی نمی‌گذارد. پس قرابت ولادتی مانع از اجرای حکم قذف درباره والدین نیست، چنان‌که اگر زنایی هم واقع شود، قرابت مانع از اجرای آن حکم نمی‌گردد. ناگفته نماند که فقهای اهل سنت فرقی میان قاذف پدر و مادر نمی‌گذارند، در حالی که فقهای شیعه قذف توسط پدر را مستحق حد نمی‌دانند، اما درباره قذف مادر می‌گویند: «ویحدّ الامّ لو قذفت ولدها و کذا الاقارب» (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۴۲۰/۳۷)؛ اگر مادر فرزند خود را قذف نماید، حد بر او واجب می‌شود، چنان‌که سایر بستگان نیز چنین

نسبت قذف و زنا را به مادر بچه بدهد و بگوید ای کسی که مادرت زانیه است و مادر هم مرده باشد و هیچ وارثی غیر از همین یک فرزند از قاذف نداشته باشد که قهراً حق قذف به همین فرزند به ارث منتقل می‌شود. با تقاضای فرزند بر پدر حد قذف اجرا نمی‌شود، گرچه حق حد مال مادر است اما الان این درخواست حد به خاطر ارث متعلق به این فرزند است و فرزند نمی‌تواند برای پدر حد قذف تقاضا کند.»

هستند. قانون مجازات اسلامی نیز در ماده ۱۴۹ می‌گوید: «هرگاه خویشاوندان یکدیگر را قذف کنند محکوم به حد می‌شوند» و در تبصره آن ماده، پدر را استثنا کرده و می‌گوید: «اگر پدر یا جد پدری فرزندش را قذف کند، تعزیر می‌شود.»

۱-۳. عموماً ادله امر به احسان به والدین

در آیات بسیاری از قرآن کریم و در روایات بسیاری، بر لزوم احسان به پدر و مادر و رفتار شایسته با آنان بسیار تأکید شده است؛ به عنوان مثال در آیه ۱۵ سوره لقمان که می‌فرماید: «وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا؛ و[لی] در دنیا به خوبی با آنان معاشرت کن»، بر وجوب احترام و احسان به پدر و مادر و دوری از بدرفتاری با آنان تأکید می‌کند (طباطبایی، ۱۳۹۱ق، ۲۱۷/۱۶). معتقدین به این دیدگاه قائل به این هستند که با توجه به این‌گونه آیات و احکام بیان‌شده در آنها اگر فرزند قصاص پدر را مطالبه کند، با مفاد این آیات و روایات منافات خواهد داشت و خلاف امر خدا عمل می‌شود (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۱۷۵/۴۲). مقدس اردبیلی هم با توجه به آیات وارده در مورد لزوم احترام به والدین^{۱۱}، این‌گونه استدلال کرده است: مفاد این آیات نهی از عقوق والدین و لزوم مراعات حقوق آنهاست، البته مادر هم داخل در این آیات است، ولی به خاطر اجماع و روایت دال بر جواز قصاص مادر، او از این آیات خارج شده است، ولی پدر داخل در این آیات است و بنابراین قصاص او به خاطر قتل مادر جایز نیست. سپس اشکال نموده است به اینکه: عموم این آیات که قصاص شدن پدر را نفی می‌کند، با عموماً قصاص معارض است، ولی ظاهر آن است که عموماً قصاص اخص است، پس آیات متقدم را با آن تخصیص می‌زنیم و در نتیجه قصاص پدر صحیح است، هر چند حکم به قصاص در این خصوص مشکل است (مقدس اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ۲۱/۱۴). صاحب کشف اللثام نیز علاوه بر ادعای اولویت، دلیل دیگر برای عدم قصاص را همین آیه ۱۵ سوره لقمان می‌داند.

۲. قصاص پدر توسط فرزند

براساس این دیدگاه، هرگاه پدر، همسر خویش را به قتل برساند، فرزند وی در مقام ولی دم می‌تواند پدر را قصاص نماید. از جمله قائلین به این نظر می‌توان به محقق حلی، محقق سبزواری و امام خمینی اشاره کرد که نظرات ایشان به شرح زیر است:

۱۱. آیه ۱۵ سوره لقمان، آیه ۲۱ سوره اسراء، آیه ۲۴ سوره اسراء، آیه ۸۳ سوره بقره.

محقق حلی در این باره می‌نویسد: «و لو قتل الرجل زوجته هل یثبت القصاص لولدها منه قیل: لا، لأنه لا یملک أن یقتص من والده و لو قیل یملک هنا أمکن اقتصاراً بالمنع علی مورد النص و کذا البحث لو قذفها الزوج و لا وارث إلا ولده منها أما لو کان لها ولد من غیره فله القصاص بعد ردّ نصیب ولده من الدیة و له استیفاء الحد کاملاً» (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ۲۰۰/۴)؛ یعنی اگر مردی زنش را بکشد در اینکه فرزند مشترک آن دو حق قصاص دارد یا خیر؟ برخی گفته‌اند: ندارد، زیرا فرزند مالک قصاص پدرش نمی‌شود، ولی اگر قائل به مالک شدن قصاص پدر در این خصوص برای فرزند شویم از این جهت که ادله ممنوعیت قصاص پدر را محدود به مورد نص بدانیم، امکان این حکم وجود دارد (یعنی فرزند بابت قتل مادر توسط شوهر، حق قصاص کردن پدر را پیدا می‌کند) و هم-چنین است اگر شوهر همسرش را قذف کند و وارثی جز فرزندش که از همان شوهر است نداشته باشد. اما اگر فرزندی هم از غیر آن شوهر داشته باشد آن فرزند قطعاً حق قصاص دارد، البته بعد از اینکه سهم دیه فرزند مشترک را پرداخت نماید و نیز این فرزند حق استیفاء کامل حد را هم علیه شوهر مادرش دارد.

محقق سبزواری هم می‌نویسد: «لو قتل رجل زوجته یثبت القصاص علیه لولدها منه»؛ اگر مرد، همسر خودش را به قتل برساند، حق قصاص علیه او برای فرزند مشترک آن دو ثابت می‌شود و دلیلش عمومات و اطلاقات ادله قصاص است، جز اینکه در این خصوص حدیث «لا یقاد والد بولده» وجود دارد که باید گفت این حدیث حالتی را شامل می‌شود که پدر مباشرتاً مرتکب قتل فرزند گردد (سبزواری، ۱۴۱۳ق، ۲۳۲/۲۸).

امام خمینی نیز از جمله قائلین به این نظر بوده و می‌نویسد: «اگر مردی همسر خود را بکشد، به نحوی که فرزند مشترک آنها ولی دم مجنی علیه باشد، با تقاضای فرزند محکوم به کیفر قصاص می‌گردد، زیرا نصوص وارده در خصوص دفع قصاص از پدر منحصر به قتل فرزند به وسیله پدر بوده و این مورد را شامل نمی‌شود» (خمینی، ۱۳۷۹ش، ۵۲۲/۲). صاحب جواهر هم از دیگر قائلین به این نظر است (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۱۷۵/۴۲).

قائلین به این دیدگاه، استدلالهای نظریه نخست را نپذیرفته و به دلایل ایشان این گونه پاسخ می‌دهند:

۲-۱. منع اولویت

فقها در رد اولویت معتقدند در فرضی که پدر، فرزند خود را می‌کشد، به دلیل وجود دلایل خاص مبنی بر جایز نبودن قصاص پدر، اساساً حق قصاص محقق نمی‌شود، اما در فرضی که پدر، همسر (مادر فرزند) خود را می‌کشد، تردیدی نیست که داخل در حکم عام قصاص بوده و حق قصاص، ایجاد می‌شود و دلیلی برای خروجش از حکم عام قصاص وجود ندارد، به طوری که اگر زوجه زنده بود در اجرای این حق کاملاً مختار بود و حالا ولی دم او جانشین او در اجرای این حق هستند. در نتیجه نه تنها اولییتی شامل این دو مورد نمی‌شود، بلکه شباهتی به یکدیگر هم ندارند. صاحب جواهر از معتقدین به امکان قصاص پدر، در این باره می‌گوید: «ما اولویت را نمی‌پذیریم، زیرا مورد قتل پسر ویژگی خاصی دارد که به خاطر آن می‌گوییم حق تقاضای قصاص ندارد و آن ویژگی در جایی که مقتول، زن قاتل (پدر) باشد وجود ندارد. در مورد قتل فرزند و مانعیت از به وجود آمدن حق قصاص و انتقال به ورثه، اقتضای ابوت و بنوت بین قاتل و مقتول است، یعنی وجود پسر از ناحیه این پدر است و پسر به واسطه پدر به دنیا آمده و ایجاد شده است و حال که همین پدر او را کشته است، پسر نمی‌تواند قصاص و معدوم شدن پدر را بخواهد و این ویژگی در قتل زوجه وجود ندارد. بنابراین نمی‌توانیم بگوییم وقتی در قتل فرزند برای فرزند حق قصاص نمی‌آید، به طریق اولی در قتل زوجه (مادر فرزند) برای فرزند حق قصاص نیست (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۱۷۶/۴۲) و در جایی دیگر آمده است: «نمی‌توان گفت چون پدر به خاطر جنایت بر فرزند، اصالتاً قصاص نمی‌شود، تبعاً هم به طریق اولی نباید قصاص شود، زیرا آن چیزی که عدم قصاص را اقتضاء می‌کند، رابطه ابوت و ولادت است که در فرض مورد بحث، چنین رابطه‌ای وجود ندارد. رابطه زوجیت هم عدم قصاص را اقتضاء نمی‌کند. اساساً قصاص پدر نه به خاطر جنایت بر فرزند، بلکه به خاطر ارتکاب قتل همسر است و فرزند به نیابت از مادر خود، به قصاص اقدام می‌کند و گرنه اگر فرض کنیم که خود مادر توانایی مطالبه خود را داشت، اصلاً به فرزند نوبت نمی‌رسید. پس حتی با ادعای تساوی حالت مذکور هم درست نیست که پدر، فرزند خود را به قتل برساند؛ تا چه رسد به ادعای اولویت!» (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۲ق، ۱۶۰/۲).

۲-۲. اکتفاء به قدر متیقن در خروج از اطلاق ادله قصاص

قول به قصاص پدر، خروج از اطلاق و عموماً ادله قصاص را فقط شامل مواردی می‌داند که دلایل خاصی مانند نص برای خروجشان از اطلاق ادله وجود دارد و در واقع قدر متیقن برای خروج از عموماً قصاص هستند. پس مواردی که دلیلی برای خروجشان از اطلاق ادله قصاص نیست، هم‌چنان داخل در حکم قصاص خواهند بود؛ مثلاً در مسئله مورد بررسی برای خروج پدر از حکم قصاص در صورت قتل فرزند، دلایل خاص مانند آیات و روایات وجود دارد، در حالی که در صورت قتل زوجه و مطالبه قصاص پدر توسط فرزند در مقام ولی‌دم، دلیلی برای خروج زوج از ادله قصاص وجود ندارد و در نتیجه نمی‌توان حکم خروج از اطلاق ادله قصاص را شامل این مورد هم دانست. هم‌چنین روایاتی که با عبارات «لایقاد والد بولده» نقل شده است، اطلاق ندارد و بلکه در ذیل آنها عبارت «اذا قتلته» آمده است (حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ۷۷/۲۹) که ظهور در اختصاص حکم به موردی دارد که پدر فرزند خویش را به قتل برساند، نه جایی که فرزند، به طور غیرمستقیم، صاحب حق قصاص می‌شود. آنچه صاحب مسالک هم گفته است که باء، در «لایقتل والد بولده»، باء سببیت است و استیفای قصاص، بر مطالبه صاحب حق، موقوف است و هنگامی که فرزند، صاحب حق باشد و قصاص را مطالبه کند، او سبب قصاص است و عموم یا اطلاق نص، او را در بر می‌گیرد (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ۱۶۰/۱۵)، به نظر قابل پذیرش نیست، چون آنچه عرفاً از این روایت و روایات مشابه فهمیده می‌شود، عدم قصاص پدر به خاطر قتل فرزند است و نه مطلب سببیت به معنای مطالبه قصاص پدر. از این رو، صاحب جواهر نیز استدلال صاحب مسالک را ضعیف دانسته و آورده است: «وما فی المسالک من أن استیفاء القصاص موقوف علی مطالبه المستحق، و إذا کان هو الولد و طالب به کان هو السبب فی القود، فیتناوله عموم النص أو إطلاقه، واضح الضعف، ضروره ظهور قوله ﷺ: لایقاد والد بولده، فی کون المراد عدم قتلته بقتله» (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۱۷۶/۴۲).

نظر صاحب جواهر با روایات دیگر نیز تقویت می‌شود؛ از جمله روایت فضیل بن یسار از امام صادق علیه السلام: «لایقاد الرجل بولده إذا قتلته» که در این روایت صراحت دارد که عدم قصاص پدر، مربوط به موردی است که پدر، فرزند خود را کشته باشد و لاغیر. در روایات دیگر هم داریم: «لایقتل مسلم بذمی»؛ یعنی مسلمان را در مقابل کافر ذمی نمی‌کشند و

متفاهم عرفی از بقاء مقابله است و لذا در همین روایت هم که می‌فرماید: «لایقادی والد بولده»، در ادامه آن می‌فرماید: «و یقتل الولد بقتل ابیه». «لایقادی» یعنی پدر در مقابل کشتن فرزند کشته نمی‌شود و اما اگر فرزند پدر را کشت، فرزند به خاطر قتل پدر قصاص می‌شود. پس معلوم می‌شود مراد قتل است نه مطالبه قصاص.

۲-۳. منع استناد به ادله باب قذف

استناد به صحیحه محمد بن مسلم در باب قذف هم ادعای مخالفان را اثبات نمی‌کند، چون ذیل صحیحه که به آن استناد می‌شود (لأنَّ حق الحد قد صار لولده منها)، با موضوع مورد بحث ارتباطی ندارد، چرا که این صحیحه و تعلیلی که در آن ذکر شده است به باب حدود مربوط است و نمی‌توان این تعلیل را به باب قصاص تعمیم داد. اینکه گفته می‌شود: صرف انتقال حق قصاص به فرزند، مانع ثبوت قصاص نسبت به پدر است (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۲ق، ۱۶۱/۲)، اگرچه حرف درستی است، لکن مورد آن، به حد قذف و نهایتاً حدودی دیگر نظیر: حد سرقه منحصر است و در غیر حدود نمی‌توان چنین استدلالی مطرح نمود. به عبارتی دیگر صحیحه مذکور از بحث، خروج موضوعی دارد و استناد به آن قابل پذیرش نیست.

به نظر می‌رسد دلایل گروه دوم مبنی بر امکان قصاص پدر با موازین عقلایی و فقهی انطباق بیشتری داشته باشد و نیز پاسخهایی که به ادله گروه نخست داده‌اند، صحیح به نظر می‌رسد. حال بنابر نظری که حق قصاص را ثابت می‌داند، این سؤال مطرح است که اگر فرزند صغیر باشد، حق قصاص برایش ثابت می‌ماند یا خیر؟

در پاسخ به این سؤال باید گفت: بنابر قول مشهور فقها که قائل به قصاص نیستند، حق قصاص نیز در این حالت برای صغیر ثابت نیست و اما بنابر مسلک غیرمشهور که در این مسئله قائل به قصاص‌اند، آیا حق قصاص از برای صغیر ثابت است یا نه؟ عده‌ای از فقها در این مورد معتقد هستند که قصاص برای صغیر ثابت نمی‌شود و بعضی دیگر معتقدند که باید مصلحت صغیر را در نظر گرفت و به نظر می‌رسد در صورتی که حق قصاص برای صغیر ثابت باشد، ولی او پدرش نیست، بلکه لازم است که جدّپدری او و در صورت عدم وجود جدّپدری، حاکم شرع ولی او باشد (مرعشی، ۱۳۶۵ش، ۱/۳۴ و ۳۵).

نتیجه

با توجه به مطالبی که بیان گردید، عدم قصاص پدر در صورت قتل فرزند مورد اتفاق فقهاست و در موردی که فرزند مستقیماً مورد جنایت قرار نگیرد، بلکه ولی دم مجنی علیه باشد، در اینکه آیا می‌تواند در این صورت مطالبه قصاص پدر را بکند یا خیر، بین فقها اختلاف نظر وجود دارد. در قانون مجازات اسلامی هم ماده‌ای برای رفع این ابهام وجود ندارد. با توجه به دلایل هر دو گروه، ظاهراً دلیل محکمی برای خروج قصاص پدر در صورت قتل زوجه‌اش از اطلاق ادله قصاص وجود ندارد و دلایل خاص مانند نصوص و روایات که با توجه به آنها حکم عدم قصاص پدر در صورت قتل فرزند ثابت می‌شود، مختص همان موردی است که پدر مباشرتاً مرتکب قتل فرزند گردد و وجود رابطه پدری و فرزندی بین قاتل و مقتول است که مانع قصاص قاتل است و در این مورد بین قاتل و مقتول چنین رابطه‌ای نیست. عموماً ادله امر به احسان به والدین هم با ادله قصاص تخصیص می‌خورد و محدود می‌شود و در نتیجه تعارضی پیش نمی‌آید. در حد قذف هم به خاطر ورود دلیل خاص، اگر فرزند حق اجرای حد را بر پدر خود به طور انحصاری از مادر ارث ببرد، حد اجرا نمی‌شود و اما مورد روایت، حق حد قذف است و در باب قصاص چنین دلیلی نداریم و تعمیم روایت مذکور، به باب قصاص هم توجیهی ندارد. در نتیجه به نظر می‌رسد در صورتی که فرزند تنها ولی دم مجنی علیه باشد، می‌تواند علیه پدر خود مطالبه قصاص کند.

فهرست منابع

- قرآن کریم.
- ابن ادريس حلی، محمد بن منصور، *السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۰ق.
- ابن سعید حلی، یحیی بن احمد، *الجامع للشرائع*، قم، سیدالشهداء، ۱۴۰۵ق.
- ابن قدامه، عبدالله بن احمد، *المغنی مع الشرح الكبير*، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۵ق.
- ابن نجیم مصری، زین الدین بن ابراهیم، *البحر الرائق*، قاهره، دارالکتب الاسلامی، بی تا.
- ابن مفلح، ابراهیم بن محمد، *المبدع فی شرح المقنع*، بیروت، المكتب الاسلامی، ۱۹۸۰م.
- ابوالصلاح حلی، تقی الدین بن نجم الدین، *الكافی فی الفقه*، اصفهان، کتابخانه عمومی امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ۱۴۰۳ق.
- اسحاقی، محمد، *مجازات پدر و مادر در جرم کشتن فرزند*، تهران، سفیر صبح، ۱۳۸۰ش.
- الهیان، مجتبی، *نگرش فقهی حقوقی پیرامون احکام حدود، قصاص و دیات در فقه امامیه*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲ش.
- حجاوی، موسی، *الاقناع*، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۰۸ق.
- حرعاملی، محمد بن حسن، *تفصیل وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعه*، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث، ۱۴۰۹ق.
- حلی، حسن بن یوسف، *قواعد الأحکام فی معرفه الحلال و الحرام*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ق.
- خمینی، سیدروح الله، *تحریر الوسيله*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۹ش.
- خوانساری، سیداحمد بن یوسف، *جامع المدارک فی شرح المختصر النافع*، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۵ق.
- خویی، سیدابوالقاسم، *مبانی تکملة المنهاج*، قم، مؤسسه احیاء آثار الامام الخویی، ۱۴۲۲ق.
- دهخدا، علی اکبر، *لغت نامه دهخدا*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۷ش.
- زحیلی، وهبه، *الفقه الاسلامی و ادلته*، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۵ق.
- سبزواری، سیدعبدالاعلی، *مهذب الاحکام فی بیان الحلال و الحرام*، قم، مؤسسه المنار، ۱۴۱۳ق.
- ستاینده، حمید، «فرزندکشی در فقه و حقوق»، *پایگاه تخصصی نشر مقالات حقوقی*، حق گستر، بی تا.

- شهید اول، محمد بن مکی، *اللمعة الدمشقية في فقه الاماميه*، بیروت، دارالتراث؛ الدار الاسلاميه، ۱۴۱۰ق.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی، *الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية*، قم، داوری، ۱۴۱۰ق.
- همو، *مسالك الافهام الى تنقيح شرائع الاسلام*، قم، مؤسسة المعارف الاسلاميه، ۱۴۱۳ق.
- صابونی، محمدعلی، *روائع البيان في تفسير آيات الاحكام من القرآن*، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۰۶ق.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین، *الميزان في تفسير القرآن*، قم، اسماعیلیان، ۱۳۹۱ق.
- طوسی، محمد بن حسن، *الخلاف*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۷ق.
- همو، *المبسوط في فقه الاماميه*، تهران، المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية، ۱۳۸۷ق.
- عمید، حسن، *فرهنگ فارسی عمید*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳ش.
- فاضل لنکرانی، محمد، *تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله*، قم، مرکز فقه ائمه اطهار علیهم السلام، ۱۴۲۲ق.
- فاضل هندی، محمد بن حسن، *كشف اللثام و الإبهام عن قواعد الاحكام*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۶ق.
- فیض کاشانی، محمدحسین بن شاه مرتضی، *مفاتیح الشرائع*، قم، مجمع الذخائر الاسلاميه، ۱۴۰۱ق.
- *قانون مجازات اسلامی*، مصوب ۱۳۹۲ش.
- قرطبی، محمد بن احمد، *الجامع لاحکام القرآن*، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۲۷ق.
- گرجی، ابوالقاسم (با همکاری دکتر روشنعلی شکاری و دکتر حسین فریار)، *حدود، تعزیرات و قصاص*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۵ش.
- محقق حلی، جعفر بن حسن، *شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام*، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۸ق.
- همو، *مختصر النافع في فقه الاماميه*، قم، مؤسسه المطبوعات الدينيه، ۱۴۱۸ق.
- مرعشی نجفی، سیدشهاب الدین، *القصاص على ضوء القرآن و السنه*، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۱۵ق.
- مرعشی، محمدحسن، *شرح قانون حدود و قصاص*، تهران، چاپخانه وزارت ارشاد اسلامی با همکاری اداره کل آموزش وزارت دادگستری، ۱۳۶۵ش.
- مروراید، علی اصغر، *سلسله الینابیع الفقهیه*، مؤسسه فقه الشیعه الدار الاسلاميه، ۱۴۱۰ق.
- مفید، محمد بن محمد، *المقتعه*، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.

- مقدس اردبیلی، احمد بن محمد، مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۳ق.
- میرمحمدصادقی، حسین، حقوق کیفری اختصاصی (جرایم علیه اشخاص)، تهران، نشر میزان، ۱۳۸۷ش.
- نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ق.